خاطراتی از دکتر مصطفی چمران و ستاد جنگ‌های نامنظم در گفت‌وگوی «جوان» با جانباز «اکبر یوسفی فشکی»

بسیاری از فرماندهان بزرگ دفاع مقدس در مکتب شهید چمران ساخته شدند

■ احمد محمدتبریزی

رزمندگانی که دکتر مصطفی چمران را از نزدیک ملاقات کرده‌اند، از بزرگی، تقوا و ایمان او می‌گویند. بسیاری از آنها آشنایی با شهید چمران را بزرگ‌ترین اتفاق زندگی‌شان می‌دانند. جانباز اکبر یوسفی فشکی یکی از همین رزمندگان است که افتخار آشنایی با چمران را در جوانی داشت و درس‌های مهمی از این انسان بزرگ آموخت. یوسفی فشکی هنوز با خاطرات شهید چمران زندگی می‌کند و آشنایی با او را لطف بزرگ خدا می‌داند. این جانباز دفاع مقدس در گفت‌وگو با «جوان» از ورودش به جبهه می‌گوید و آشنایی‌اش با شهید چمران را برایمان شرح می‌دهد.

ماجرای ورودتان به جبهه‌ها را شرح دهید و بگویید اولین بار در کجا با شهید چمران آشنا شدید؟

سال ۱۳۵۹ با شروع جنگ تحمیلی داوطلبانه بدون دیدن آموزش خاصی عازم مناطق جنگی شدم و تا آن موقع خوزستان را ندیده بودم و زمانی وارد اندیمشک شدم، شهر پر از نیروهای نظامی بود. آنجا به ما گفتند عراق کرخه و جاده اهواز به اندیمشک را گرفته و باید از جاده شوش دانیال خودتان را به اهواز برسانید. وقتی به اهواز رسیدیم، دیدیم شهر سنگربندی شده و افراد غیرنظامی در شهر دیده نمی‌شوند و دقیقاً نمی‌دانستیم باید چه کار کنیم. یک گروه ۴۰ نفره بودیم و قرار گذاشتیم یک نفر بین‌مان فرمانده شود. ما در مدرسه‌ای مستقر شدیم و قرار شد فرمانده‌مان به شهر برود و پس از پرس‌وجو تصمیم‌گیری کند. وقتی وی به مدرسه آمد و مشغول صحبت با ما شد، گفت ما دیگر عضو گروه جنگ‌های نامنظم دکتر چمران شده‌ایم و مصطفی چمران فرمانده ماست و ما دیگر جزیی از نیروهای ایشان هستیم. ما نه لباس نظامی داشتیم و نه گروه‌بندی شده بودیم و بین‌مان همه جور آدمی از هر قشری دیده می‌شد. من سن و سال زیادی نداشتم و سؤالات زیادی در ذهنم نسبت به جنگ، دشمن و این آدم‌ها شکل می‌گرفت. پنج، شش روز که گذشت، دیدیم چند جیپ ارتشی داخل مدرسه شد و شور و حال خاصی به وجود آمد. گفتند اسلحه‌ها را خالی کنید و من آنجا تازه تیربار و آرپیجی را از نزدیک دیدم. تجهیزات و سلاح‌ها را خالی کردیم و بعد از آن لباس‌های نظامی و چفیه به ما دادند و گفتند هر کسی هر چیزی بلد است، بگوید. دوستم گفت، می‌خواهد آرپیجی‌زن باشد و من هم چون جثه‌ام کوچک‌تر بود، کمک آرپیجی‌زن شدم. در نهایت پس از چند روز ما را به مناطق جنگی بردند. از جاده اهواز که می‌خواستیم به هویزه برویم، تازه آنجا توپ‌های جنگی، تیربار و تانک دیدم و فهمیدم جنگ یعنی چه! شرایط سختی بود و خودمان را به جمع نیروهای ارتشی رساندیم. فرمانده‌ای که آنجا بود به ما توضیح داد که دکتر چمران اینجا را آب انداخته و تانک‌های دشمن گیر کرده‌اند، ما تا حالا دکتر چمران را ندیده بودیم.

پس از این کش‌وقوس‌ها چه زمانی دکتر چمران را از نزدیک دیدید؟

ما در خط مقدم در شرایط خیلی سختی حضور داشتیم که به ما گفتند، دکتر چمران برای سرکشی به منطقه می‌آید. ما خیلی ذوق کردیم. اسم و عکس دکتر چمران را شنیده و دیده بودیم، ولی اصلاً نمی‌دانستیم قرار هست چنین آدم بزرگی را ملاقات کنیم. آن روز دکتر چمران نیامد و ماجرای آمدن ایشان چندین روز طول کشید. یک شب همینطور که نگهبانی می‌دادم، هنگام صبح گفتند، دکتر چمران می‌خواهد بیاید و در نهایت این حرف صحت پیدا کرد و مصطفی چمران به منطقه آمد. قبل از آمدن شهید چمران، من به همراه یکی از دوستانم به یک گروهان عراقی شلیک کرده بودیم و تعدادی از آنها را مجروح و اسیر کردیم. این کار ما در منطقه پیچیده بود و دکتر چمران می‌خواست ما را ببیند. چند روز بعد در ستاد جنگ‌های نامنظم برای اولین بار دکتر چمران را از نزدیک دیدم. وقتی که ایشان را دیدم، متوجه شدم که از امریکا آمده و مدتی را در لبنان بوده و وزیر دفاع است، ولی باز جبهه را رها نکرده و کنار نیروها حضور دارد. آن زمان بهتر فهمیدم با چه انسان بزرگی طرف هستم. ایشان همینطور که حرف می‌زد من محوشان شده بودم. هر چیزی می‌گفت من با تمام وجود نگاهش می‌کردم. آرامش خاصی داشت و در دل منطقه جنگی طوری با آرامش حرف می‌زد که انگار در تهران نشسته و با خانواده‌اش صحبت می‌کند. خیلی آرام و موقر از وضعیت تحصیلی ما پرسید و مثل یک پدر مهربان با ما برخورد می‌کرد. به من و دوستم گفت بیسیم‌چی می‌توانید کاری کنید، گفتیم نه تا به حال کار نکرده‌ایم و ایشان گفت، هیچ کاری ندارد و خیلی زود یاد می‌گیرید. ما گفتیم فقط پیش شما باشیم، هر کاری که بفرمایید انجام می‌دهیم. دیدن دکتر چمران یکی از معجزاتی بود که خدا در دوران زندگی نصیب من کرد. هنوز هم وقتی نام شهید چمران را می‌شنوم، از بزرگی این مرد مو به تنم سیخ می‌شود. به نظرم خیلی در معرفی چنین انسان بزرگی کم‌کاری کرده‌ایم. امثال حاج قاسم سلیمانی‌ها از دل مکتب شهید چمران بیرون آمده‌اند.

در آن مقطع چه نکاتی از برخورد و شخصیت شهید چمران یاد گرفتید؟

هیچ وقت نمی‌گذاشت کارش را شخص دیگری انجام دهد و خیلی از اینکه کسی کارش را انجام دهد، ناراحت می‌شد. در کنار این، کارهایی می‌کرد که اگر کسی ایشان را نمی‌شناخت، اصلاً فکرش را نمی‌کرد او فرمانده باشد. من یکبار دیدم جعبه واکس را برداشته و پوتین تمام نیروها را واکس می‌زند. گاهی در منطقه اگر لاستیک ماشین پنجر می‌شد، ما به دکتر چمران می‌گفتیم شما صبر کنید تا ما لاستیک‌ها را عوض کنیم، ولی شهید چمران در کمال بزرگی و تواضع قبول نمی‌کرد و می‌گفت، زور شما به این کارها نمی‌رسد و خودش لاستیک‌ها را عوض می‌کرد. اگر به کارها و رفتارهای دکتر چمران نگاه می‌کردیم، می‌دیدیم امروزش با فردایش فرق دارد. امروز یک درس زندگی به شما می‌داد و فردا یک درس دیگر و همیشه به روز بود. منش، رفتار و سکناتش طوری بود که همه نیروها بر هر عقیده و منشی دوستش داشتند. تمام آدم‌ها، از افراد لوطی و خلافکارهایی که توبه کرده بودند تا نیروهای مذهبی همه به دکتر می‌رسیدند و همه هم آرام می‌شدند.

> سیر و سلوکی که شهید چمران داشت مثل یک عارف بود. حتی می‌توان گفت راز و نیازهای دکتر از خیلی از استادان اخلاق آدم را بیشتر به خدا نزدیک می‌کرد. کافی بود کسی فقط یک بار با شهید چمران برخورد کند پس از آن عاشقش می‌شد

پس از اینکه بیسیم‌چی شدید، چه اتفاقی افتاد؟

به ما یاد دادند که با بیسیم کار کنیم. دکتر هم معمولاً با یک توپ ۱۰۶ می‌رفت و همراه ایشان با چند نفر دیگر به مناطق عملیاتی می‌رفتیم. در منطقه اسامی را با کد می‌نوشتیم تا دشمن متوجه نشود. پس از شلیک ۱۰۶ از شدت موج انفجار من این کدهای بیسیم را گم کردم و با نگرانی دنبال کدها می‌گشتم. با خودم می‌گفتم اگر دکتر الان بفهمد چنین کاری کرده‌ام، می‌گوید من به درد این کار نمی‌خورم. در نهایت شهید چمران متوجه شد و گفت چرا انقدر نگرانی، دنبال چه‌چیزی می‌گردی؟ گفتم دکتر کدها را گم کرده‌ام و پیدایشان نمی‌کنم. دکتر چمران لبخندی زد و گفت پس از آن شلیک دیگر چیزی از کدها باقی نمی‌ماند. پس از آن هر موقع در ستاد جنگ‌های نامنظم می‌خواستیم جمع بشویم، شهید چمران می‌خندید و به من گفت آقای فشکی کدهایت چی شد، پیدایشان کردی؟ به وقت کار جدی بود و در مواقع دیگر به وقتش شوخی می‌کرد. شهید چمران تک و تنها، فرماندهان را جمع می‌کرد و با یک چوب در دستش، روی خاک کالک عملیاتی می‌کشید و خیلی قشنگ همه چیز را توضیح می‌داد. حرف‌ها و کارهایش خیلی پخته بود. خودش هم خیلی اوقات در خط مقدم حضور داشت. گاهی که دکتر را پیدا نمی‌کردیم، می‌گفتند دکتر در خط مقدم حضور داشته و بعضی شب‌ها می‌دیدم شهید چمران چنان گریه می‌کند و به درگاه خدا استغاثه می‌کند، انگار فرزندش را در جنگ از دست داده است. چیزی که می‌خواهم بگویم، در نظر بگیرید یک فرمانده جنگ تا چه اندازه دلسوز و دل‌نازک است. اگر مگسی را می‌دید جایی گیر کرده تا جایی که می‌توانست کمک می‌کرد تا آن مگس دوباره پرواز کند و برود. یکبار جوجه یک پرنده از بالای درختی افتاده بود، شهید چمران به یکی از نیروهایش گفت بالای نخل برود تا جوجه را در لانه‌اش بگذارد. شهید چمران چنین روحیاتی داشت. مردی که با دشمن آنطور می‌جنگید، با چنین لطافتی با اطرافیانش برخورد می‌کرد. شهید گاهی در منطقه تا یک قدمی شهادت می‌رفت و هیچ ترسی از شهادت نداشت. من خیلی وقت‌ها می‌گفتم، خدایا مگر می‌شود چنین آدمی انقدر نترس و شجاع در منطقه حاضر شود و انقدر دل بزرگ و روحیه ظریف و لطیفی داشته باشد.

> اگر به کارها و رفتارهای دکتر چمران نگاه می‌کردیم، می‌دیدیم امروزش با فردایش فرق دارد. امروز یک درس زندگی به شما می‌داد و فردا یک درس دیگر و همیشه به روز بود. منش، رفتار و سکناتش طوری بود که همه نیروها بر هر عقیده و منشی دوستش داشتند

در مناجات‌های شهید چمران به خوبی می‌توان قلب بزرگ و ایمان ایشان را متوجه شد.

تلویزیون قبلاً راز و نیازها و مناجات‌های شهید چمران را پخش می‌کرد و چه کار خوبی جهت شناخت این انسان بزرگ بود. اگر کسی مناجات‌های ایشان را بخواند، خیلی بهتر متوجه تقوا و ایمان ایشان می‌شود. مناجات‌های دکتر چمران آدم را مست می‌کند. حیلی اوقات با خودم می‌گویم شهید چمران در چه محیطی رشد کرده که به چنین روحیه بزرگی رسیده سیر و سلوکی که شهید چمران داشت، مثل یک عارف بود. حتی می‌توان گفت راز و نیازهای دکتر از خیلی از استادان اخلاق آدم را بیشتر به خدا نزدیک می‌کرد. کافی بود کسی فقط یکبار با شهید چمران برخورد کند، پس از آن عاشقش می‌شد. دکتر چمران مرد خدا بود و خدایی زندگی کرد. شهید یک مکتب بود که بسیاری از فرماندهان بزرگ دفاع مقدس از دل این مکتب بیرون آمدند و ساخته شدند. خیلی از نیروهایی که اول جنگ وارد گروه شهید چمران می‌شدند و نمازخوان نبودند، وقتی از پیش دکتر می‌رفتند نماز شب‌خوان می‌شدند.

نگاه

هفتم تیرماه

سالروز بمباران شیمیایی سردشت در سال ۱۳۶۶

خاطره‌ای که با سرفه‌های جانسوز گره خورده است

■ علیرضا محمدی

۷ تیر ۱۳۶۶ در تاریخ جنگ‌های جهان یک روز فراموش ناشدنی است. اگر بمب اتم برای اولین بار در دو شهر هیروشیما و ناکازاکی ژاپن استفاده شد، برای اولین بار بمب شیمیایی در یک شهر غیرنظامی ایران از سوی ارتش بعث عراق مورد استفاده قرار گرفت، اتفاقی که در تاریخ جنگ‌های جهان بی‌نظیر است.

■ **چرا سردشت**

جایگاه سردشت در معادلات جنگ تحمیلی عراق علیه ایران چندان استرتژیک نبود. این شهر در استان آذربایجان غربی، در جبهه شمالی قرار داشت. جبهه‌ای که از روز نخست جنگ تحمیلی نیز شاهد ورود مستقیم یگان‌های دشمن نبود، چراکه عراق از حدود یک سال و نیم قبل از شروع دفاع مقدس، استراتژی ایجاد ناامنی در کردستانات را اتخاذ کرده بود و در مقابل برای سه استان کرمانشاه، ایلام و خوزستان سیاست اشغال اراضی را در نظر گرفته بود.

از همین‌رو سردشت نمی‌توانست به دلیل قرارداشتن در یک نقطه استراتژیک مورد حمله شیمیایی دشمن قرار گرفته باشد، بلکه بعثی‌ها این شهر را به این دلیل مورد حمله قرار دادند تا نشان بدهند که برای اتمام جنگ و کوتاه آمدن ایران از خواسته‌های به حقش حاضرند حتی مناطق مسکونی را نیز با بمب‌های شیمیایی هدف قرار بدهند.

■ **روز واقعه**

بعدازظهر روز هفتم تیر ۱۳۶۶ شهر ۱۲ هزار نفری سردشت یک عصر گرم تابستانی را پشت‌سر می‌گذاشت که ناگهان چند جنگنده عراقی سکوت عصرگاهی را شکستند و بمب‌های‌شان را در شهر و مناطق پیرامونش رها کردند، اما این بار برخلاف دفعات قبلی، بمب‌ها شکل و شمایل غریبی داشتند. یکی از شاهدان واقعه می‌گوید: وقتی که شهر بمباران شد انتظار صدای مهیب انفجار و متعاقب آن آتش و دود را می‌کشیدیم، اما این بار بمب‌ها نه صدای آنچنانی داشتند نه آتش و انفجاری مهیب. همین موضوع هم باعث شد تا مردم کنجکاو شوند و برای بازدید از محل سقوط بمب‌ها تجمع کنند.

بسیاری از مردم شهر که هنوز از ماهیت بمب شیمیایی اطلاعی نداشتند، در محل حادثه تجمع کردند، اما رفته‌رفته سوزشی در چشم‌ها و ریه‌های‌شان احساس کردند که باعث شد دود و گاز سفیدی که از بمب‌ها خارج می‌شد، مشکوک شوند، اما دیگر کار از کار گذشته بود. دو بمب در بازار، دو بمب در مناطق مسکونی و سه بمب دیگر در پیرامون شهر، گازهای سمی خود را به خورد تعداد قابل توجهی از مردم سردشت داده بودند.

> سردشت که شهری دورافتاده از مرکز کشور بود، برای مدتی از گمنامی خارج شد، اما این شهرت به بهای سرفه‌هایی بود که سال‌ها پس از بمباران شیمیایی سردشت، همچنان برخی از مردم این شهر را درگیر خود کرده است

■ **۱۳۰ شهید**

با روشن‌شدن سمی‌بودن گازهای متصاعدشده از بمب‌ها، مردم سعی کردند از شهر فرار کنند، اما در این بین بیش از ۸ هزار نفر از مردم بر اثر استشمام گازهای سمی، مسموم شده بودند. با توجه به جمعیت ۱۲ هزار نفری شهر، سه چهارم جمعیت سردشت آلوده شدند، اما چون بسیاری از آنها از مرکز حادثه دور بودند، از این بین هزار و ۵۰۰ نفر مصدوم بدحال تشخیص داده شد که برای درمان به دیگر شهرها اعزام شوند.

پس از آرامش اوضاع، مشخص شد که ۱۳۰ نفر از مردم شهر در این فاجعه جان خود را از دست داده‌اند و صدها نفر دیگر نیز برای همه عمر از عواقب مجروحیت شیمیایی رنج خواهند برد. از زمان جنگ جهانی اول که گازهای شیمیایی در میادین جنگ مورد استفاده قرار گرفتند، برای اولین بار بود که این بمب‌ها در مناطق مسکونی یک شهر تمام عیار مورد استفاده قرار می‌گرفتند. سردشت که شهری دورافتاده از مرکز کشور بود، برای مدتی از گمنامی خارج شد، اما این شهرت به بهای سرفه‌هایی بود که سال‌ها پس از این اتفاق وحشتناک، همچنان برخی از مردم این شهر را درگیر خود کرده است.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۵۱۷

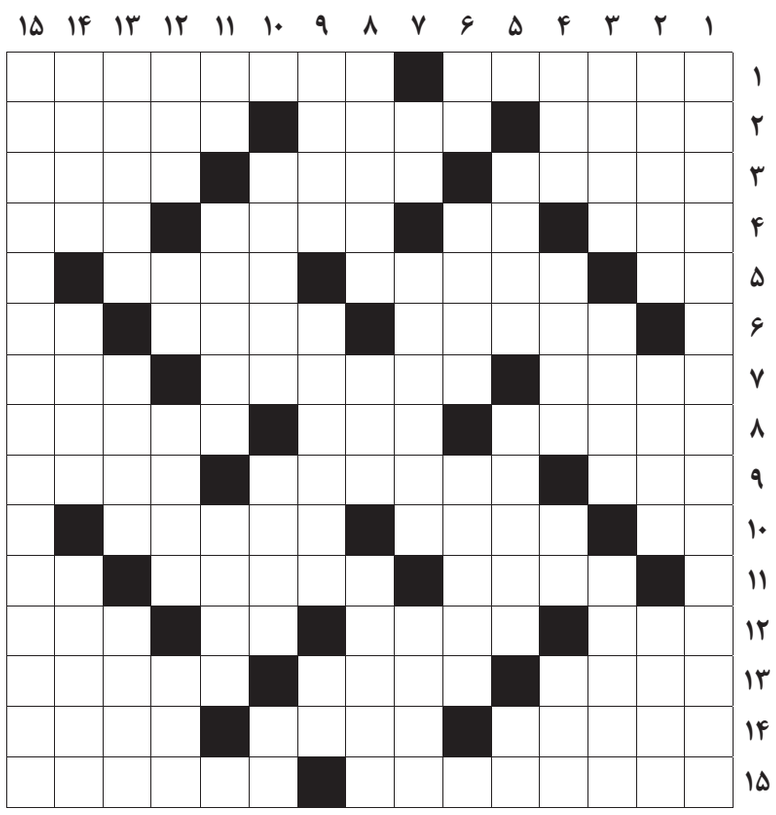

از راست به چپ

■ ۱-نام قدیم مشهد – کشور چای ■ ۲-رگ گیاه – کشوری در حاشیه خلیج فارس – فیلم کوتاه تبلیغی ■ ۳-تئوری انیشتین – پوسیده – حروفچینی کامپیوتری ■ ۴-تولیدی از عنکبوت – رودی در چین – اکنون – نوبت بازی ■ ۵-پول ژاپنی – از نام‌های خدا – مجلس قانونگذاری روسیه ■ ۶-ناخوش احوال – ستبر – گوشت آذری ■ ۷-رستنی – چهره حماسی مردم هند-رنگ دریا ■ ۸-شهری در بلغارستان – حمام یک نفره – لقب رستم ■ ۹-بسیار – درختی با شکوفه‌های معطر – طوقه فولادی چرخ خودرو ■ ۱۰-چهار من تبریزی – گدایی – شاخه تازه روییده ■ ۱۱-گردن آویز قهرمان – تنبیه اداری – چه وقت ■ ۱۲-پدر آذری – علم تکنولوژی جدید – یک و یک-واحد شمارش احشام ■ ۱۳-نشان تجاری – حاجت – شیخ مرتضی انصاری ■ ۱۴-مهد المپیک – واحد مقیاس طول در انگلیس – بهشت ■ ۱۵-دره‌ای که حضرت موسی در آنجا تجلی الهی را که به صورت آتشی در درختی جلوه‌گر شد مشاهده کرد - طلای سفید

از بالا به پایین

■ ۱-ورزشگاه تیم رئال مادرید ■ ۲-حرکت پاندولی – بنفش بسیار روشن – شهر هلن ■ ۳-از ابزار – شهری در ایتالیا – همتا ■ ۴-شرارت – وطن – عدد رمزی – چینه دیوار ■ ۵-خیال – جمع بدن – بوی رطوبت ■ ۶-راندن مزاحم – هوس باردار – مار آذری ■ ۷-کنار و پهلو – رفت و آمد خانوادگی – غلاف شمشیر ■ ۸-از مصالح ساختمانی – مادر وطن – نویسنده شاهزاده و گدا ■ ۹-حشره گزنده – محصل دانشگاه – شریک مرد ■ ۱۰-زبان اصلی هر فرد-کشور کاسه شکر – از جناح‌های سیاسی ■ ۱۱-حرف نفی عرب – داماد – روزها ■ ۱۲-ضمیر عربی – شیره انگور – کارآگاه به دنبال آن است-اغما ■ ۱۳-ایالتی در امریکا – بیمارستانی در تهران – پرچم ■ ۱۴-کشور نایروبی – ماه پاییزی – از گیاهان دارویی که در تقویت هاضمه مفید است ■ ۱۵-تیم فوتبالی معتبر در پرتغال

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

					۳		۶	۷
۹	۸	۲						
				۱	۲			
			۷			۴	۲	۳
	۶							
		۳				۹		
						۳	۷	۹
۵				۶	۱			
۴		۹						

جدول کلمات متقاطع
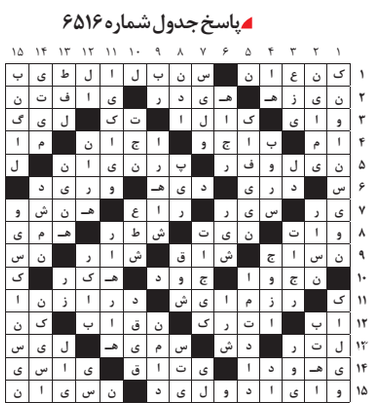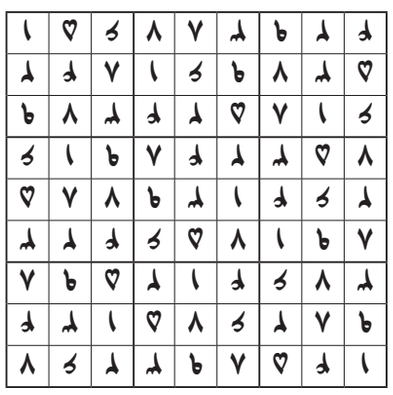
پاسخ جدول شماره ۶۵۱۶